



هفته نامه سپیدار

جمعه ۲۱ فروردین ۱۳۸۵ شاهنشاهی

همچنین از تمامی افرادی که در شکل‌گیری این رویداد نقش داشته‌اند، سپاسگزاری می‌کنیم. در این میان، تلاش‌های مستمر و نقش مؤثر آقای چارلی ویمرز در پیگیری این موضوع، شایسته تقدیر ویژه است. رویکرد ایشان بیانگر تعهد به ارزش‌های دموکراتیک و حمایت از مطالبات مشروع مردم ایران است.

سپیدار - حزب زنان ایران امیدوار است این‌گونه اقدامات، به تقویت همبستگی بین‌المللی با مردم ایران انجامیده و زمینه‌ساز حمایت مؤثرتر از گذار به سوی ایرانی آزاد، سکولار و دموکراتیک گردد.

تشکر از پارلمان سوئد بابت دعوت از شهریار ایران شاهزاده رضا پهلوی

سپیدار حزب زنان ایران

سپیدار - حزب زنان ایران، به‌عنوان یک تشکل سیاسی ثبت‌شده در سوئد، مراتب قدردانی صمیمانه خود را از اقدام پارلمان سوئد در دعوت از شهریار ایران، شاهزاده رضا پهلوی، به‌عنوان چهره برجسته اپوزیسیون ایران اعلام می‌دارد.

این دعوت را گامی مهم و ارزشمند در جهت توجه به خواست ملت ایران و حمایت از اصول بنیادین آزادی، دموکراسی، حاکمیت قانون و حق تعیین سرنوشت ملت‌ها می‌دانیم.

REZA PAHLAVI



Riksdagsgrupperna för Sverigedemokraterna och Kristdemokraterna har äran att arrangera en sammankomst för kronprins Reza Pahlavi.

Det är efter en officiell inbjudan från Nima Gholam Ali Pour, Magnus Berntsson och Arin Karapet, som kronprinsen tackat ja till att besöka riksdagen och hålla ett tal.

SAVE THE DATE

DATUM 13 APRIL 2026
TID 11:00 - 12:30
LOKAL SVERIGES RIKSDAG, LOKAL MEDDELAS SENARE

ATORISK ANMÄLAN SENAST 9 APRIL



بدین‌وسیله، از احزاب «دموکرات‌های سوئد» و «مسیحی‌دموکرات‌ها» که با رویکردی مسئولانه و آینده‌نگر در تحقق این دعوت نقش داشته‌اند، قدردانی می‌نماییم. این اقدام، نشان‌دهنده درک اهمیت تحولات جاری در ایران و ضرورت تعامل سازنده با نیروهای خواهان گذار دموکراتیک است.



هفته نامه سپیدار

جمعه ۲۱ فروردین ۱۳۸۵ شاهنشاهی

کنفرانس بزرگ ژنو برای آینده ایران ۲۸ مارس ۲۰۲۶

به قلم ویدا طهرانی

اگر نشستی درباره آینده ایران، با حضور فعالان سیاسی و اجتماعی برگزار شود، طبیعی است انتظار داشته باشیم رسانه‌ها به آن پردازند.



پهلوی، به عنوان یک چهره محوری برای ایجاد این همگرایی، بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته است.

حالا سؤال اصلی اینجاست:

چرا چنین فضایی، آن‌طور که انتظار می‌رفت، بازتاب پیدا نکرد؟

در دنیایی که کوچک‌ترین رویدادها به سرعت دیده می‌شوند،

کمتر دیده شدن رسانه‌ای یک نشست با این سطح از موضوعات، سوال برانگیز است.

شاید دلیلش این باشد که برخی روایت‌ها، هنوز جای خود را در جریان اصلی رسانه‌ای پیدا نکرده‌اند.

یا شاید هم، برخی صداها زمانی شنیده می‌شوند که دیگران نیز همراه باشند، متأسفانه بسیاری که از این کنفرانس بی‌خبر بوده یا دعوت نشده بودند.

و این امر مسیر همکاری و همگرایی را شاید کم رنگ کرده بود.

مسیری که امیدواریم هرچند آرام، اما پیوسته در حال تعریف شدن باشد.

همه چیز از جایی شروع می‌شود که هنوز در مرکز توجه نیست.

و شاید، این دقیقاً همان جایی باشد که باید بیشتر به آن نگاه کرد.

اما کنفرانس ژنو برای آینده ایران در ۲۸ مارس ۲۰۲۶، به شکلی عجیب، در سکوت نسبی باقی ماند. و این سکوت، شاید از خودِ نشست مهم‌تر باشد. در این نشست، ترکیبی از صداها حضور داشتند؛ از فعالان سیاسی گرفته تا چهره‌های دانشگاهی و اجتماعی.

در کنار آن‌ها، حضور مادران دادخواه، آسیب‌دیدگان و زندانیان سیاسی، بعدی انسانی به فضا می‌داد؛ بعدی که یادآور این است که بحث آینده ایران، فقط یک موضوع نظری نیست.

اما آنچه این نشست را قابل توجه می‌کند، فقط ترکیب افراد نیست، بلکه نوع نگاه حاکم بر آن است.

در میان صحبت‌ها، یک محور مشترک قابل تشخیص است:

نیاز به همگرایی، عبور از پراکندگی، و یافتن نقطه‌ای که بتواند نیروهای مختلف را به هم نزدیک کند. در این چارچوب، نام و جایگاه شاهزاده رضا



جمعه ۲۱ فروردین ۱۳۹۵ شاهنشاهی

هفته نامه سپیدار

چرا همراهی خانواده‌ها، مانع اعدام زندانیان سیاسی نمی‌شود؟

به قلم سالومه کیا



امتیازگیری‌ها اغلب یک‌طرفه است؛ یعنی پس از تحقق اهداف امنیتی، هیچ تعهدی برای حفظ جان زندانی رعایت نمی‌شود.

در ایران، قوه قضاییه استقلال واقعی ندارد و در پرونده‌های سیاسی عملاً تابع نهادهای امنیتی است. به همین دلیل، حتی اگر خانواده‌ها همکاری کنند، تصمیم نهایی در جایی خارج از چارچوب عدالت قضایی گرفته می‌شود.

اعدام زندانیان سیاسی، حتی در شرایطی که خانواده‌ها سکوت کرده‌اند، پیامی روشن برای جامعه دارد: هیچ‌کس در امان نیست. این رویکرد برای ایجاد ترس گسترده و جلوگیری از شکل‌گیری اعتراضات به کار گرفته می‌شود.

در بسیاری از نظام‌های پاسخگو، فشار خانواده و افکار عمومی می‌تواند روند قضایی را تغییر دهد. اما در جمهوری اسلامی، به‌ویژه در پرونده‌های سیاسی، تصمیم‌گیران خود را پاسخگو به جامعه نمی‌دانند. حتی گاهی سکوت خانواده‌ها، به حکومت این امکان را می‌دهد که بدون هزینه رسانه‌ای، حکم را اجرا کند.

همراهی خانواده‌های زندانیان سیاسی، نه نشانه رضایت، بلکه تلاشی از سر استیصال برای نجات جان عزیزانشان است. اما در ساختاری که عدالت قربانی سیاست و امنیت شده، این تلاش‌ها اغلب بی‌نتیجه می‌ماند. اعدام در چنین سیستمی، نه یک حکم قضایی، بلکه ابزاری برای بقا و کنترل است.

در بسیاری از موارد، خانواده‌های زندانیان سیاسی در ایران، تحت فشار شدید نهادهای امنیتی، ناچار به سکوت، همراهی ظاهری، یا حتی تأیید روایت‌های رسمی می‌شوند. این همراهی نه از سر رضایت، بلکه اغلب نتیجه تهدید، ترس، و تلاش برای نجات جان عزیزانشان است. با این حال، تجربه نشان داده که حتی این همراهی نیز تضمینی برای جلوگیری از اعدام نیست. در ساختار جمهوری اسلامی، بسیاری از پرونده‌های سیاسی نه بر اساس اصول حقوقی، بلکه بر پایه ملاحظات امنیتی و ایدئولوژیک تصمیم‌گیری می‌شوند. در چنین سیستمی، «حفظ نظام» بر هر چیز دیگری، حتی جان انسان‌ها، اولویت دارد. بنابراین اگر نهادهای امنیتی به این نتیجه برسند که اعدام یک فرد پیام بازدارنده یا سیاسی دارد، همراهی خانواده تأثیر تعیین‌کننده‌ای نخواهد داشت.

در بسیاری از موارد، حکومت از خانواده‌ها به عنوان ابزار فشار استفاده می‌کند؛ از گرفتن اعترافات اجباری با تهدید خانواده گرفته تا وادار کردن آنان به سکوت در رسانه‌ها و جلوگیری از اطلاع‌رسانی بین‌المللی. اما این



جمعه ۲۱ فروردین ۱۳۸۵ شاهنشاهی

قدرتی که جرأت ندارد؛ رسوایی اروپا در آزمون جمهوری اسلامی

به قلم محمد حسین لباف باشی

یکی از مهم‌ترین نشانه‌های ضعف اروپا، وابستگی شدید آن به امنیت بیرونی است. اتحادیه‌ای که سال‌ها زیر چتر امنیتی آمریکا تعریف شده، در لحظه‌ای که باید نقش مستقل ایفا کند، عملاً توان تصمیم‌گیری قاطع را از دست می‌دهد. این وضعیت باعث شد اروپا به‌جای تعیین مسیر، صرفاً به دنبال کاهش هزینه‌های خود باشد؛ هر چند اگر به قیمت تناقض در سیاست‌ها تمام شود.

در حوزه امنیت داخلی کشورهای اروپایی نیز این ضعف به‌وضوح قابل مشاهده است. نگرانی از فعال شدن شبکه‌های وابسته به جمهوری اسلامی در خاک اروپا و احتمال بی‌ثباتی داخلی، یکی از عوامل اصلی تغییر موضع بود. این واقعیت که دولت‌های اروپایی به‌جای مقابله پیش‌دستانه با این تهدیدات، مسیر عقب‌نشینی را انتخاب کردند، پرسش‌های جدی درباره کارآمدی ساختارهای امنیتی آن‌ها ایجاد می‌کند. اگر یک بازیگر خارجی بتواند با تهدید غیرمستقیم، سیاست خارجی اروپا را تحت تأثیر قرار دهد، این به معنای شکنندگی عمیق در بنیان‌های امنیتی آن است.

از سوی دیگر، بحران انرژی ناشی از تنش در تنگه هرمز، اروپا را در موقعیتی قرار داد که بیش از پیش آسیب‌پذیری خود را آشکار کند. افزایش شدید قیمت انرژی و ترس از کمبود منابع، موجب شد بسیاری از دولت‌های اروپایی ترجیح دهند از مواضع اولیه خود عقب‌نشینی کنند. این رفتار نشان داد که استقلال سیاسی اروپا تا چه اندازه به متغیرهای اقتصادی وابسته است و چگونه یک شوک خارجی می‌تواند مسیر سیاست‌گذاری آن را تغییر دهد.

در نهایت، آنچه از این تحولات برمی‌آید، تصویری از اروپاست که میان ادعای قدرت و واقعیت ضعف گرفتار شده است. اتحادیه‌ای که در بیان، ارزش‌ها و اصول سخن می‌گوید، اما در عمل، در برابر فشارهای امنیتی و اقتصادی عقب‌نشینی می‌کند. این روند نه تنها اعتبار بین‌المللی اروپا را زیر سؤال برده است، بلکه نشان می‌دهد که این مجموعه سیاسی، هنوز فاصله زیادی با تبدیل شدن به یک قدرت واقعی و مستقل در نظام بین‌الملل دارد.

در آستانه درگیری نظامی میان ایالات متحده و جمهوری اسلامی، اتحادیه اروپا تلاش کرد با اتخاذ موضعی تند، خود را به‌عنوان بازیگری قاطع در معادلات جهانی معرفی کند. قرار دادن سپاه در فهرست گروه‌های تروریستی، در ظاهر نشانه‌ای از این جسارت بود. اما این تصمیم بیش از آنکه محصول یک راهبرد پایدار باشد، واکنشی شتاب‌زده و نمایشی در مقابل ایالات متحده بود؛ چرا که اروپا نه ابزار اجرای چنین تصمیمی را داشت و نه اراده ایستادن بر تبعات آن را.

با آغاز جنگ، این شکاف میان «ادعا» و «توان واقعی» به‌سرعت آشکار شد. برخی دولت‌های اروپایی در روزهای نخست، از ضرورت اقدام نظامی سخن گفتند، اما به‌محض گسترش درگیری، لحن‌ها تغییر کرد. مواضع متناقض مقامات اروپایی؛ از حمایت ضمنی تا محکومیت کامل؛ نشان داد که اتحادیه اروپا فاقد یک سیاست خارجی منسجم است و در بزنگاه‌های حیاتی، دچار سردرگمی راهبردی می‌شود.



این عقب‌نشینی تنها در سطح گفتار باقی نماند. در عمل، کشورهای کلیدی اروپایی از همکاری نظامی با آمریکا سر باز زدند. محدود کردن دسترسی به پایگاه‌ها، بستن حریم هوایی یا خودداری از مشارکت عملیاتی، همگی نشانه‌هایی از عقب‌نشینی تدریجی اروپا بود. این اقدامات نه از موضع قدرت، بلکه از سر نگرانی و عدم آمادگی برای مواجهه با پیامدهای یک جنگ واقعی صورت گرفت.



جمعه ۲۱ فروردین ۱۳۹۵ شاهنشاهی



خانه امن، ذهن مضطرب

روایت فشار روانی ایرانیان دور از وطن

به قلم آزاده شرفی

بعد از یک روز خسته کننده، در کافه‌ای نشسته بودم و قهوه می‌خوردم. غرق در افکار خودم بودم که صدایی آشنا به گوشم رسید؛ چند نفر فارسی صحبت می‌کردند. پرانرژی و بلند. درباره خریدهایشان حرف می‌زدند، چیزهای ساده و روزمره. اما بعد از یکی دو جمله، بحث آرام آرام به سیاست کشیده شد؛ به جنگ، به ایران. چند لحظه بعد دوباره به موضوعات عادی برگشتند، اما این فاصله کوتاه بود. خیلی زود، دوباره سیاست به گفت‌وگو برگشت؛ ایران، جنگ، آینده...

در هر جمله‌ای که می‌گفتند، لایه‌ای از نگرانی و تحلیل هم حضور داشت. حتی وقتی موضوع کاملاً غیرسیاسی بود، ذهنشان انگار ناخودآگاه به همان نقطه برمی‌گشت. این صحنه شاید در نگاه اول معمولی به نظر برسد، اما تصویری آشنا از وضعیت روانی بسیاری از ایرانیان خارج از کشور است. سیاست، بحران و آینده، در لایه‌ای پنهان اما دائمی از ذهن آن‌ها جریان دارد. فاصله جغرافیایی، امنیت نسبی و نظم زندگی روزمره، لزوماً به معنای فاصله گرفتن از این فشار نیست.

از منظر روان‌شناسی، می‌توان این وضعیت را نوعی «بار شناختی مزمن» دانست؛ حالتی که در آن ذهن به‌طور مداوم درگیر یک منبع استرس است. اخبار، شبکه‌های اجتماعی و حتی گفت‌وگوهای روزمره، این درگیری را تغذیه می‌کنند و اجازه نمی‌دهند ذهن به‌طور کامل از حالت هشدار خارج شود. در نتیجه، توان تمرکز، پردازش و حتی لذت بردن از لحظه حال کاهش پیدا می‌کند.

در گفت‌وگو با بسیاری از آن‌ها، یا حتی با مرور نوشته‌هایشان در شبکه‌های اجتماعی، می‌توان نشانه‌هایی از یک بار روانی سنگین را دید؛ احساسی شبیه به عذاب وجدان. عذاب وجدان از داشتن امنیت نسبی، در حالی که دیگران—دوستان، خانواده یا هم‌وطنان—در شرایطی ناپایدارتر زندگی می‌کنند. همین احساس، می‌تواند شادی را کمرنگ کند؛ گاهی حتی آن را به حاشیه ببرد.

این وضعیت اغلب با حس ناتوانی هم همراه است. بسیاری از آن‌ها درگیر نوعی تلاش یا دغدغه هستند—گاه در قالب فعالیت‌های اجتماعی یا سیاسی—اما در عین حال می‌دانند که کنترل مستقیمی بر روند اتفاقات ندارند. این شکاف میان «درگیری ذهنی بالا» و «کنترل پایین»، یکی از زمینه‌های اصلی فرسودگی روانی است.

پیامدهای چنین فشاری می‌تواند در شکل‌های مختلفی ظاهر شود: اضطراب مزمن، اختلال در خواب، کاهش انگیزه و حتی نوعی خستگی اجتماعی؛ حالتی که در آن فرد، به تدریج انرژی خود را برای ارتباط گرفتن یا درگیر شدن از دست می‌دهد.

با این حال، راه‌هایی برای کاهش این فشار وجود دارد؛ راه‌هایی ساده، اما نیازمند آگاهی و تداوم. تنظیم میزان مواجهه با اخبار، یکی از مهم‌ترین آن‌هاست. تعیین زمانی مشخص برای پیگیری خبر—پرهیز از دنبال کردن آن‌ها در ابتدای صبح یا پیش از خواب—می‌تواند به ذهن کمک کند از حالت هشدار دائمی فاصله بگیرد. در کنار آن، حفظ ارتباط با افراد قابل اعتماد، ایجاد فضاهایی برای گفت‌وگوی امن، و توجه به فعالیت‌هایی که بدن را به آرامش برمی‌گردانند—مثل پیاده‌روی یا ورزش—نقش مهمی در بازگرداندن تعادل دارند.

در نهایت، تجربه ایرانیان خارج از کشور یادآور این واقعیت است که فاصله جغرافیایی، همیشه به معنای فاصله روانی نیست. آنچه در سطح کلان رخ می‌دهد، می‌تواند به شکلی عمیق و مداوم وارد زندگی روزمره افراد شود. شاید نخستین قدم، دیدن و به رسمیت شناختن همین فشار باشد؛ فشاری که اگر نادیده گرفته شود آرام و بی‌صدا، کیفیت زندگی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.



جمعه ۲۱ فروردین ۱۳۸۵ شاهنشاهی

مهندسی اختلاف یا شگاف واقعی؟

به قلم محمد حسین لباف باشی

تحولات اخیر پیرامون حملات رسانه‌ای به محمدجواد ظریف و حسن روحانی بار دیگر این پرسش کلیدی را پیش روی تحلیلگران قرار داده است که آیا این دست منازعات در جمهوری اسلامی نشانه شکاف واقعی در ساختار قدرت است یا بخشی از یک سناریوی مهندسی شده برای مدیریت افکار عمومی. بررسی رفتار تاریخی این نظام دیکتاتوری نشان می‌دهد پاسخ، نه یک سوپه بلکه ترکیبی پیچیده از هر دو مؤلفه است: شکاف‌های واقعی که در چارچوبی کنترل شده هدایت می‌شوند.



جمهوری اسلامی از ابتدای شکل‌گیری خود، همواره با دوگانه «میدان و دیپلماسی» یا «تندرو و میانه‌رو» کار کرده است. این دوگانه نه الزاماً به معنای وجود اپوزیسیون واقعی درون حاکمیت، بلکه بیشتر نشان‌دهنده تقسیم کار سیاسی است. در این ساختار، چهره‌هایی مانند ظریف و روحانی نقش «کانال ارتباط با جهان» را ایفا می‌کنند، در حالی که نهادهای امنیتی و نظامی نقش «حفظ ایدئولوژی و فشار» را بر عهده دارند. این تقسیم کار به نظام اجازه می‌دهد همزمان پیام‌های متناقض اما مکمل ارسال کند.

نمونه کلاسیک این الگو را می‌توان در نزاع میان محمود احمدی‌نژاد و برادران علی لاریجانی و صادق لاریجانی مشاهده کرد. در ظاهر، این درگیری‌ها به افشاگری‌های تند، اتهامات فساد و حتی پخش فایل‌های جنجالی در مجلس کشیده شد. اما در عمل، هیچ‌یک از این تنش‌ها به فروپاشی واقعی ساختار قدرت منجر نشد. بلکه نتیجه نهایی، بازتوزیع قدرت در درون همان ساختار و حذف تدریجی عناصر غیرقابل کنترل بود. این تجربه نشان می‌دهد که حتی شدیدترین اختلافات نیز می‌توانند در چارچوبی از پیش تعیین شده رخ دهند.

نمونه دیگر، روند شکل‌گیری و سپس تخریب توافق هسته‌ای (برجام) است. در دوران مذاکرات، ظریف به عنوان چهره‌ای منقطع و دیپلماتیک به غرب معرفی شد، در حالی که همزمان رسانه‌های تندرو داخلی او را تحت فشار قرار می‌دادند. این دوگانه به جمهوری اسلامی امکان داد هم امتیاز بگیرد و هم پایگاه ایدئولوژیک خود را حفظ کند. پس از تغییر شرایط بین‌المللی، همان ساختار به سرعت به تخریب برجام پرداخت، بدون آنکه هزینه سیاسی آن متوجه هسته اصلی قدرت شود.

در ماجرای اخیر نیز استفاده از چهره‌هایی مانند مداحان نزدیک به نهادهای نظامی برای حمله به ظریف، کاملاً معنادار است. این افراد نقش «بلندگوی غیررسمی» را ایفا می‌کنند؛ به این معنا که می‌توانند تندترین مواضع را مطرح کنند بدون آنکه مسئولیت حقوقی یا سیاسی مستقیم برای حاکمیت ایجاد شود. این تکنیک پیش‌تر نیز در برخورد با منتقدان داخلی و حتی برخی چهره‌های درون نظام به کار گرفته شده است.

با این حال، نباید از وجود شکاف‌های واقعی نیز غافل شد. فشارهای اقتصادی، بحران‌های اجتماعی و هزینه‌های سیاست خارجی باعث شده بخشی از به اصطلاح نخبگان درون حکومتی به ضرورت تغییر مسیر فکر کنند. در مقابل، جریان‌های نزدیک به سپاه پاسداران هرگونه عقب‌نشینی را تهدیدی برای بقای ایدئولوژیک نظام می‌دانند. این تضاد منافع، بستر واقعی اختلاف را فراهم می‌کند، هرچند که بروز آن معمولاً تحت کنترل باقی می‌ماند.

کارکرد مهم دیگر این منازعات، مدیریت افکار عمومی است. در شرایطی که نارضایتی اجتماعی افزایش یافته، برجسته‌سازی اختلافات داخلی می‌تواند توجه جامعه را از مسائل ساختاری منحرف کند. همچنین، ایجاد «دشمن داخلی کنترل شده» به حاکمیت اجازه می‌دهد بدون پذیرش مسئولیت مستقیم، بخشی از نارضایتی‌ها را تخلیه کند.

در نهایت، باید این واقعیت را در نظر داشت که جمهوری اسلامی در طول چهار دهه گذشته نشان داده در استفاده همزمان از «اختلاف واقعی» و «نمایش اختلاف» مهارت بالایی دارد. بنابراین، تحلیل رویدادهای اخیر تنها در صورتی دقیق خواهد بود که هر دو بُعد را همزمان در نظر بگیریم: از یک سو، شکاف‌هایی که ریشه در واقعیت‌های سیاسی و اقتصادی دارند، و از سوی دیگر، مهندسی این شکاف‌ها برای بقا و بازتولید قدرت. این دو، نه متضاد، بلکه مکمل یکدیگر در منطق عملکرد این نظام هستند.

و در نهایت این نظام به همراه سردمداران و طرفدارانش بایستی از راس قدرت خارج شوند و همگی آنها در دادگاه محاکمه شوند. هیچ راه فراری برای هیچکدامشان وجود ندارد نه با جنگ زرگری و نه با طرفدار مردم و ایران بودن.



جمعه ۲۱ فروردین ۱۳۸۵ شهباشی

آبادی ایران با ادامه ارتجاع سرخ و سیاه!؟

به قلم محمد حسین لباف باشی

از شورش ۵۷ تا کنون، مسیر اقتصادی و راهبردی جمهوری اسلامی به گونه‌ای شکل گرفته که نتیجه آن نه تنها عقب‌ماندگی توسعه‌ای، بلکه فرسایش تدریجی زیرساخت‌های حیاتی کشور بوده است. حتی بدون پذیرش روایت‌های سیاسی تند، داده‌های اقتصادی نشان می‌دهد که تداوم این روند می‌تواند ایران را به نقطه‌ای برساند که هزینه بازسازی آن در حد یک کشور جنگ‌زده باشد. کاهش سرمایه‌گذاری، استهلاک زیرساخت‌ها، فرار سرمایه و نیروی انسانی، و وابستگی به درآمدهای ناپایدار نفتی، همگی نشانه‌هایی از مسیری هستند که در صورت تداوم، به «زمین سوخته» می‌انجامد؛ وضعیتی که در آن، بازسازی کشور نیازمند منابعی عظیم و زمان طولانی خواهد بود.

واقعیت این است که ترکیب سیاست خارجی پرهزینه و مدیریت ناکارآمد اقتصادی، عملاً ظرفیت‌های طبیعی ایران را به ضد خود تبدیل کرده است. کشوری با یکی از بزرگ‌ترین ذخایر نفت و گاز جهان، به جای تبدیل شدن به یک قدرت اقتصادی، با رشد اقتصادی منفی در بسیاری از سال‌ها مواجه بوده است. برای مثال، طبق داده‌های International Monetary Fund، اقتصاد ایران در فاصله ۲۰۱۲ تا ۲۰۲۰ چندین سال رشد منفی را تجربه کرده، در حالی که کشورهای منطقه رشد مثبت و پایدار داشته‌اند. این شکاف، نتیجه مستقیم تصمیماتی است که هزینه آن نه در شعار، بلکه در اعداد و ارقام قابل مشاهده است.

یکی از مهم‌ترین شاخص‌های این وضعیت، سطح بالای فساد ساختاری است. بر اساس گزارش‌های Transparency International، ایران در سال ۲۰۲۳ رتبه ۱۴۹ از ۱۸۰ کشور را در شاخص ادراک فساد کسب کرده است. این رتبه به معنای ریسک بسیار بالای فساد در تخصیص منابع عمومی است. در دهه ۱۳۹۰ (۲۰۱۰-۲۰۲۰)، تنها چند پرونده بزرگ اقتصادی که در داخل کشور افشا شدند، مجموعاً بیش از ۱۰ میلیارد دلار انحراف منابع را نشان می‌دهند. اما اگر این موارد را به کل اقتصاد تعمیم دهیم و نرخ فساد سیستماتیک را در نظر بگیریم، برآوردهای اقتصادی نشان می‌دهد که اتلاف منابع ناشی از فساد در این دهه می‌تواند به حدود ۸۰ تا ۱۲۰ میلیارد دلار (با دلار میانگین ۲۰۱۵ حدود ۳،۵۰۰ تومان در بازار آزاد) رسیده باشد.

در کنار فساد داخلی، هزینه فرصت تحریم‌ها ضربه‌ای به مراتب بزرگ‌تر وارد کرده است. در سال ۲۰۱۱، پیش از تشدید تحریم‌ها، صادرات نفت ایران حدود ۲،۵ میلیون بشکه در روز بود. با فرض قیمت متوسط نفت در سال ۲۰۱۲ حدود ۱۰۰ دلار، درآمد بالقوه سالانه ایران می‌توانست به:

۲،۵ میلیون × ۱۰۰ دلار × ۳۶۵ ≈ ۹۱ میلیارد دلار در سال

برسد. اما در سال‌های ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۵، صادرات به حدود ۱ میلیون بشکه در روز کاهش یافت، یعنی کاهش درآمدی حدود:

۱،۵ میلیون × ۱۰۰ دلار × ۳۶۵ ≈ ۵۵ میلیارد دلار در سال

تنها در این دوره سه‌ساله، بیش از ۱۶۰ میلیارد دلار درآمد از دست رفت. در دوره دوم تحریم‌ها (۲۰۱۸ تا ۲۰۲۱)، با قیمت متوسط نفت حدود ۶۰ دلار و کاهش صادرات به زیر ۵۰۰ هزار بشکه در روز، زیان سالانه حدود ۴۰ تا ۵۰ میلیارد دلار برآورد می‌شود. در مجموع، طی یک دهه، هزینه تحریم‌ها برای اقتصاد ایران به‌طور محافظه‌کارانه حدود ۵۰۰ تا ۶۰۰ میلیارد دلار بوده است.



بارها گفتم
مردم
ارتجاع سرخ و سیاه با همدیگر هستند
تا ایران را ویران کنند!



جمعه ۲۱ فروردین ۱۳۸۵ شاهنشاهی

می‌تواند تولید نفت را ظرف ۳ تا ۵ سال به بیش از ۴ میلیون بشکه در روز برساند. با فرض قیمت محافظه کارانه ۷۰ دلار در هر بشکه در سال ۲۰۲۵، درآمد سالانه می‌تواند به:

$$4 \text{ میلیون} \times 70 \times 365 \approx 102 \text{ میلیارد دلار در سال}$$

برسد.

در مرحله بعد، بازسازی زیرساخت‌های حیاتی شامل برق، آب، حمل و نقل و ارتباطات قرار دارد که هزینه‌ای در حدود ۲۵۰ میلیارد دلار نیاز دارد. بخش مسکن و شهرسازی مدرن نیز، با در نظر گرفتن ساخت میلیون‌ها واحد مسکونی با استانداردهای جدید، حدود ۲۰۰ میلیارد دلار هزینه خواهد داشت. در مجموع، بازسازی کامل کشور؛ در سناریوی «زمین سوخته» حدود ۵۵۰ میلیارد دلار هزینه خواهد داشت.

با فرض اجرای پروژه‌ها در سه شیفت ۸ ساعته و استفاده از سرمایه و فناوری خارجی، این بازسازی می‌تواند در بازه‌ای ۵ تا ۸ ساله انجام شود. به بیان دیگر، کشوری که صدها میلیارد دلار از منابع خود را از دست داده، می‌تواند با رقمی کمتر از آن، دوباره ساخته شود.

این مقایسه، یک واقعیت تلخ اما روشن را نشان می‌دهد؛ منابعی که طی دهه‌های گذشته از بین رفته‌اند، نه تنها برای جلوگیری از این وضعیت کافی بودند، بلکه می‌توانستند ایران را به یکی از قدرت‌های اقتصادی منطقه تبدیل کنند. حتی در بدبینانه‌ترین سناریو، هزینه ساختن دوباره کشور، کمتر از هزینه‌ای است که تاکنون برای تخریب فرصت‌های آن پرداخت شده است.

عامل سوم، خروج سرمایه و نیروی انسانی است. طبق برآوردهای نزدیک به World Bank، ایران یکی از بالاترین نرخ‌های مهاجرت نخبگان را دارد. اگر تنها ۳۰۰ هزار نیروی متخصص طی دو دهه گذشته مهاجرت کرده باشند و ارزش اقتصادی هر فرد در طول عمر کاری حداقل ۱.۵ میلیون دلار (بر اساس میانگین بهره‌وری کشورهای توسعه‌یافته در سال‌های ۲۰۲۰) در نظر گرفته شود، زیان سرمایه انسانی به:

$$300,000 \times 1.5 \text{ میلیون دلار} = 450 \text{ میلیارد دلار}$$

می‌رسد. این عدد، مستقل از خروج سرمایه مالی است که در برخی سال‌ها به بیش از ۱۰ تا ۲۰ میلیارد دلار در سال رسیده است.

در همین حال، منابع قابل توجهی به برنامه‌های نظامی و هسته‌ای اختصاص یافته است. اگرچه ارقام دقیق منتشر نمی‌شود، اما تحلیل‌های بین‌المللی هزینه برنامه هسته‌ای ایران را از دهه ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۰ بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ میلیارد دلار (با دلار میانگین ۲۰۱۰ حدود ۸۰ تا ۱۰۰ دلار برای هر بشکه نفت به‌عنوان مبنای درآمدی) برآورد می‌کنند. برنامه موشکی و توسعه زیرساخت‌های زیرزمینی نیز به‌طور جداگانه می‌تواند ده‌ها میلیارد دلار هزینه داشته باشد. در مجموع، می‌توان تخمین زد که هزینه مستقیم و غیرمستقیم این بخش‌ها به حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلیارد دلار رسیده است.

حال اگر این ارقام را کنار هم قرار دهیم—تحریم‌ها (حدود ۵۵۰ میلیارد دلار)، فساد (حدود ۱۰۰ میلیارد دلار)، و هزینه‌های نظامی (حدود ۱۸۰ میلیارد دلار)—به عددی نزدیک به ۸۳۰ میلیارد دلار می‌رسیم؛ رقمی که معادل چندین سال تولید ناخالص داخلی ایران است.

اکنون یک سناریوی فرضی را در نظر بگیریم: جمهوری اسلامی، سپاه و تمام طرفدارانش از میان برداشته شده‌اند، تحریم‌ها برداشته شده، دارایی‌های بلوکه‌شده ایران که بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ میلیارد دلار (با نرخ دلار ۲۰۲۳ حدود ۵۰,۰۰۰ تومان در بازار آزاد) برآورد می‌شود آزاد شده، و سرمایه‌گذاری خارجی سالانه به ۳۰ میلیارد دلار می‌رسد. در چنین شرایطی، حتی اگر کشور در وضعیت زمین سوخته قرار داشته باشد، بازسازی آن از نظر اقتصادی کاملاً ممکن است.

نخستین گام، احیای صنعت نفت است. هزینه نوسازی کامل میدان، تجهیزات و زیرساخت‌ها با فناوری روز (بر اساس پروژه‌های مشابه در کشورهای خاورمیانه در سال‌های ۲۰۲۰) حدود ۱۰۰ میلیارد دلار برآورد می‌شود. این سرمایه‌گذاری



جمعه ۲۱ فروردین ۱۳۹۵ شاهنشاهی

آلوده به معامله‌گری شده و خاک میهن مزدوران بیگانه اشغال شده است، «سکوت پادگانی» دیگر معنای بی‌طرفی نمی‌دهد؛ این سکوت بوی تسلیم و خیانت به ملیت می‌دهد. او به درستی تشخیص داده است که وقتی اسلحه در مرز گیر می‌کند، این «غیرت ارتش» است که باید راه را برای مردم باز کند یا خود دست به کار شود.

شترنج خونین در مرزها؛ سکوت پادگانی

شرف ارتش در گرو غیرت

به قلم لیلا خرازی

در بهار ۱۴۰۵، آرایش سیاسی ایران از «مبارزه مدنی» به «تقابل سخت» تغییر فاز داده است. فضای سیاسی کشور با دو خبر تکان‌دهنده به لرزه درآمده: اخباری که نشان می‌دهد معادلات براندازی از فاز اعتراضات خیابانی به فاز «تجهیز ملی» رسیده است. اما در این شترنج خونین، مهره‌ها به گونه‌ای چیده شده‌اند که گویی خنجر را نه تنها از روبرو، که از پشت سر نیز حس می‌کنیم.

دونالد ترامپ سیاستمداری نیست که به شکست یا ضعف اعتراف کند؛ او همیشه عادت دارد پیروزی‌ها را به نام خود سند بزند. اما سخنان صریح او در روزهای ۱۶ و ۱۷ فروردین مبنی بر اینکه «ما اسلحه فرستادیم اما کردها آن را برای خودشان برداشتند»، یک اعتراف ساده نبود؛ یک افشاگری تکان‌دهنده بود.

این اظهارات نشان می‌دهد که عملیات تسلیح ملت ایران یک شایعه نیست، بلکه یک واقعیت لجستیکی است که هزینه‌اش پرداخت شده است. اما حقیقت تلخ اینجاست: سلاحی که قرار بود در کوچه و خیابان‌های مرکز ایران، سنگر دفاع زنان و جوانان در برابر سرکوب وحشیانه باشد، در گلوگاه‌های مرزی توسط گروه‌هایی که منافع فرقه ای را بر آزادی ملی ترجیح می‌دهند، بلوکه شده است. این یک «خیانت مرزی» آشکار به آرمان براندازی است. معترض تهرانی، اصفهانی و مشهدی حق دارد بپرسد: چرا ابزار دفاع مشروع ما باید در انبارهای مرزی به غنیمت گرفته شود؟

درست در همین روزها که بن‌بست تسلیحاتی در مرزها بیداد می‌کند، شاهزاده رضا پهلوی در پیام‌های پیاپی خود (به‌ویژه پیام ۱۸ فروردین)، لحنی را برگزید که لرزه بر تن نهادهای نظامی انداخت. او با نام بردن از اسطوره‌هایی چون آریوبرزن و سورنا و فرماندهان میهن‌پرستی چون جهانبانی و خسروداد، شرف و غیرت ارتش را به چالش کشید.

شاهزاده با اشاره به جولان نیروهای نیابتی رژیم مثل حشدالشعبی، حزب‌الله و فاطمیون در خیابان‌های ایران، اتمام حجتی تاریخی کرد. پیام او روشن است: در حالی که مرزها



چرا ارتش نمی‌جنبد؟ تحلیل میدانی ما نشان می‌دهد که بدنه ارتش درگیر یک فلج‌شدگی عمدی است. از یک سو نگران تقابل با سپاه است و از سوی دیگر تحت فشار شدید سازمان عقیدتی-سیاسی قرار دارد. اما واقعیت این است که سکوت امروز ارتش، چراغ سبزی است به تروریست‌های فرامرزی برای سرکوب بیشتر.

امروز ارتش ایران در بحرانی‌ترین نقطه تاریخی خود ایستاده است. آن‌ها می‌بینند که از یک سو سلاح‌های ارسالی برای مردم در مرزها بلوکه شده و از سوی دیگر رژیم از «غیرایرانی‌ها» برای کشتار فرزندان ایران استفاده می‌کند. در این شترنج خونین، ارتش نمی‌تواند تا ابد مهره‌ی پیاده‌نظام یک رژیم پوسیده باقی بماند.

امروز دیگر جای تردید نیست. رژیم در لبه پرتگاه است. سلاح‌ها به مرز رسیده و صدای پیشوای اپوزیسیون تا عمق پادگان‌ها نفوذ کرده است. مشکل، کمبود تجهیزات نیست؛ مشکل «اراده‌ی ملی» در میان کسانی است که اونیفورم سربازی به تن دارند اما اجازه داده‌اند ایران به حیاط‌خلوت تروریست‌ها تبدیل شود.

ما در هفته‌نامه سپیدار هشدار می‌دهیم: اگر ارتش به سوگند وفاداری‌اش به ملت بازنگردد و اگر تکلیف سلاح‌های بلوکه شده در کردستان روشن نشود، تاریخ قضاوت سختی درباره کسانی خواهد داشت که در لحظه‌ی قطعی، میان غیرت و ذلت، دومی را برگزیدند. رژیم رفتنی است؛ ارتش باید انتخاب کند که آیا می‌خواهد همراه با ضحاک در گورستان تاریخ دفن شود، یا با آریوبرزن‌های زمانه برای آزادی ایران هم‌قدم شود.



آتش بس یا دام بزرگ؟ بازی پنهان ترامپ

برای شکار سایه های قدرت در جمهوری اسلامی

به قلم محمد حسین لباف باشی

آتش بس در هر جنگی معمولاً نشانه پایان درگیری تلقی می‌شود، اما در معادلات پیچیده ژئوپلیتیک، آتش بس می‌تواند آغاز یک فاز جدید و حتی خطرناک‌تر باشد. در مورد جنگ میان جمهوری اسلامی، آمریکا و اسرائیل، این پرسش اساسی مطرح است که آیا آتش بس نشانه عقب‌نشینی است یا بخشی از یک استراتژی عمیق‌تر؟ برای پاسخ به این سؤال باید رفتار و الگوهای تصمیم‌گیری بازیگران اصلی، به ویژه Donald Trump، را با دقت بررسی کرد.

ترامپ شخصیتی نیست که به سادگی شکست را بپذیرد یا آن را در قالب آتش بس به نمایش بگذارد. در کارنامه سیاسی او، هر عقب‌نشینی ظاهری معمولاً با تغییر روایت همراه بوده است. بنابراین، اگر آتش بسی شکل بگیرد، به احتمال زیاد نه نشانه پایان یک هدف، بلکه نشانه تغییر ابزار برای رسیدن به همان هدف خواهد بود. این نگاه، فرضیه «آتش بس تاکتیکی» را تقویت می‌کند.

برخلاف تصور رایج، متغیرهایی مانند قیمت نفت یا بی‌ثباتی بازارهای جهانی الزاماً تعیین‌کننده نهایی در چنین تصمیماتی نیستند. اگر هدف، یک دستاورد امنیتی یا راهبردی بزرگ‌تر باشد، که هست، این هزینه‌ها قابل پذیرش تلقی می‌شوند. از همین رو، نمی‌توان آتش بس را صرفاً نتیجه فشار اقتصادی دانست، بلکه باید آن را در چارچوبی گسترده‌تر تحلیل کرد.

در سطح رسانه‌ای، اظهارات چهره‌هایی مانند Pete Hegseth می‌تواند بخشی از یک عملیات روایت‌سازی باشد؛ روایتی که هدف آن عادی‌سازی وضعیت و کاهش حساسیت افکار عمومی است. این در حالی است که در پشت صحنه، ممکن است اهداف کاملاً متفاوتی دنبال شود؛ اهدافی که لزوماً با آنچه در رسانه‌ها گفته می‌شود همخوانی ندارد. از سوی دیگر، نقش Benjamin Netanyahu را نمی‌توان نادیده گرفت. سیاست امنیتی اسرائیل همواره مبتنی بر پیشگیری و حذف تهدیدات در

مراحل اولیه بوده است. در این چارچوب، آتش بس می‌تواند فرصتی برای بازآرایی اطلاعاتی و شناسایی دقیق‌تر اهداف کلیدی باشد، نه توقف عملیات.



یکی از مهم‌ترین فرضیه‌ها در این تحلیل، تمرکز بر «افراد پنهان در ساختار قدرت» است؛ کسانی که در ظاهر دیده نمی‌شوند، اما تصمیم‌گیران اصلی هستند. اگر این فرض درست باشد، آتش بس می‌تواند به‌عنوان یک «دام استراتژیک» عمل کند: ایجاد حس امنیت نسبی برای وادار کردن این افراد به خروج از سایه و سپس شناسایی و خنثی‌سازی آن‌ها. در همین راستا، حتی تحرکات نظامی محدود یا عملیات‌های خاص می‌تواند کارکردی فراتر از هدف اعلامی خود داشته باشد. این اقدامات می‌توانند بهانه‌ای برای حضور اطلاعاتی، جمع‌آوری داده و ایجاد شبکه‌های عملیاتی در داخل یک کشور باشند. در چنین سناریویی، جنگ نه یک درگیری مستقیم، بلکه بخشی از یک بازی پیچیده اطلاعاتی خواهد بود.

در نهایت، مواضع شهریار ایران شاهزاده رضا پهلوی نیز در این میان قابل توجه است. او با تأکید بر گذار سیاسی و نقش مردم، تلاش می‌کند مسیر متفاوتی را از سناریوهای نظامی ترسیم کند. با این حال، هم‌زمانی این مواضع با تحولات میدانی این پرسش را تقویت می‌کند که آیا صحنه سیاسی و امنیتی ایران وارد مرحله‌ای جدید و چندلایه شده است؟

در مجموع، آتش بس را نباید صرفاً پایان یک بحران دانست، بلکه باید آن را به‌عنوان بخشی از یک طراحی پیچیده‌تر دید؛ طراحی‌ای که شاید هدف نهایی آن نه تغییر فوری، بلکه کشف و هدف‌گیری هسته‌های واقعی قدرت در سایه باشد. پرسش اصلی اینجاست: اگر این تحلیل درست باشد، چه کسی یا چه کسانی هدف نهایی این بازی هستند؟ قطعاً کسانی که این روزها می‌بینیم و یا اسمشان را می‌شنویم نخواهند بود.